

فرهنگ عمومی و ارتباطات اجتماعی ایرانیان از نگاه سفرنامه‌نویسان اروپایی در دوران قاجاریه و پهلوی

امیر عبدالرضا سپنجی*

چکیده

در این مقاله کوشش بر آن است که فرهنگ عمومی و ارتباطات اجتماعی ایرانیان، که رفتارهای فراوانی مبتنی بر فرهنگ عمومی را در خود دارد، از نگاه سفرنامه‌نویسان اروپایی که در دوره‌های قاجار و پهلوی به ایران سفر کرده‌اند، بررسی شود.

در ابتدا، به اهمیت این دو دوره در تاریخ معاصر ایران پرداخته می‌شود، سپس به تاریخچه کوتاهی از سیروس‌سیاحت در ایران اشاره می‌شود. بخش بعدی نیز به سفرنامه‌ها و سفرنامه‌نویسان اروپایی دوره قاجار و بررسی نظرات آنان اختصاص دارد. ضمناً با توجه به نقش اساسی زبان و ادبیات فارسی در فرهنگ عمومی ایرانیان بخشی مستقل به این موضوع می‌پردازد.

در واپسین بخش نیز، با بررسی اجمالی عصر پهلوی، دیدگاه‌ها و نظرات سفرنامه‌نویسان درباره فرهنگ عمومی و ارتباطات اجتماعی ایرانیان بررسی می‌شود. نتیجه‌گیری و جمع‌بندی مباحث طرح شده هم در انتهای مقاله آمده است.

کلید واژه‌ها

فرهنگ عمومی، ارتباطات اجتماعی، قاجار، پهلوی، سفرنامه‌ها

مقدمه

یکی از بهترین راه‌ها برای شناخت پدیده‌های گوناگون مرتبط با فرهنگ عمومی و ارتباطات اجتماعی، بررسی دیدگاه افرادی است که به مثابه ناظر خارجی پدیده‌ها را ارزیابی می‌کنند. از نظر نگارنده، از آنجا که فرهنگ عمومی و ارتباطات اجتماعی، مجموعه‌ای از رفتارهای گوناگون فردی و اجتماعی است، بررسی وضعیت فرهنگ و رفتارهای مرتبط با آن در کشورهای مقصد از دید ناظران خارجی که در مقام سفیر، مسافر یا گردشگر به آن سرزمین وارد شده‌اند و زمانی را، هر چند اندک، رحل اقامت افکنده‌اند، موضوعی جالب و اثربخش خواهد بود. زیرا برای تحلیلگران و متخصصان این حوزه که ساکن کشوری خاص هستند موضوعات فرهنگی و ارتباطی، به عنوان افرادی ذینفع مطرح است و آن‌ها مشاهدات و تحلیل‌های درونی خود را نسبت به این موضوعات دارند، اما مشاهدات و تحلیل‌های افراد خارجی، اگرچه ممکن است با غرض‌ورزی همراه باشد، اما نگاهی بیرونی و کمابیش خالی از تعصب خواهد بود.

در این مقاله سعی بر آن است که ارتباطات، فرهنگ عمومی، و رفتارهای سازنده آن در ایران و میان ایرانیان از دیدت سفرنامه‌نویسان خارجی که در دوره معاصر و به‌خصوص عهد قاجاریه به ایران سفر کرده‌اند بررسی شود. اگرچه به اذعان بزرگان و اندیشمندان، از جمله ویل دورانت، ایرانیان مؤسس واقعی تمدن اروپا و آمریکا هستند، اما شاید بتوان با چنین بررسی‌هایی زوایای تاریک عقب‌ماندگی دوره‌های اخیر ایران و ایرانیان را که دغدغه بزرگ اندیشمندان و حکمرانان دیروز و امروز است روشن کرد (اویس، ۱۳۷۹: ۵).

عباس میرزا، شاهزاده قجر، در نامه‌ای که به ژوبر، سیاستمدار و سفرنامه‌نویس فرانسوی، می‌نویسد: «ای اجنبی، به من بگو چگونه کشورم را به ترقی و پیشرفت برسانم و مردم را آگاه کنم؟ مگر آفتابی که بر کشور شما می‌تابد، قبل از آن سرزمین مرا روشن نمی‌کند؟ پس چرا کشور شما آباد و پیشرفته است و سرزمین من با این همه

امکانات عقب افتاده و مردمش ناآگاهند؟ به من بگو که چه کنم؟» (همان).

عصر قاجاریه و دوره پهلوی از آن رو در تاریخ معاصر ایران اهمیت دارد که:

۱. بنا به شواهد گوناگون الگوی فرهنگ و ارتباطات ایرانیان از هزار سال پیش تا دوره قاجار چندان تفاوتی نداشته است (همان: ۱۴)؛ اما از عهد قاجار تا دوران حاضر تغییرات فراوانی کرده است. دلیل آن عوامل فراوان خارجی و داخلی است، از جمله: حرکت پرشتاب قافله دانش در جهان در دوره‌ای کوتاه، تا اندازه‌ای که سفر با کاروان به سفر با هواپیما منتهی شد. این پیشرفت‌ها در همان دوره‌ای رخ داد که ایرانیان، به دلیل شکست در جنگ‌های دوگانه از روسیه تزاری، ناامید و دلزده کنج عزلت را برگزیده بودند و نمی‌دانستند چه باید کرد.

۲. در عهد قاجار نزدیک به ۱۰۸ جهانگرد از ویلی و سفرنامه‌نویس قدم در خاک ایران گذاشتند. پیش و پس از آن این تعداد سفرنامه درباره ایران نگاشته نشده بود. چرا که در دوره‌های بعد، مثل دوران پهلوی و حتی انقلاب اسلامی، به دلیل رواج استفاده از پدیده‌های ارتباطی مثل مطبوعات، تلفن، رادیو، تلویزیون دیگر این تعداد سفرنامه درباره ایران نوشته نشده است. مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

البته لازم به ذکر است که در دوره پهلوی بیشتر نظرات و تحلیل‌های سیاسی افراد متنفذ و سفرای کشورهای غربی و آمریکا به موضوعاتی چون کودتای ۲۸ مرداد، ملی شدن صنعت نفت و انقلاب اسلامی توجه داشته‌اند و چندان به مسائل مربوط به فرهنگ، ارتباطات و توسعه نپرداخته‌اند. به نظرات برخی سیاحان دوره پهلوی در بخش پایانی مقاله اشاره خواهد شد.

۳. دوره قاجار به نظر بسیاری از مورخین داخلی و خارجی به دوران انحطاط ایران مشهور است. شاید بتوان دلیل بسیاری از عقب‌ماندگی‌های کنونی مردم ایران در حوزه‌های گوناگون را در آن دوره و دوره پهلوی کاوش کرد. همچنین مقوله تهاجم فرهنگی کشورهای مغرب زمین به مشرق و کشورهای سستی و متمدن جهان از آن

دوره‌ها شکل گرفته است.^۱

در این مقاله پس از ارائه تاریخچه کوتاهی از سیروس‌سیاحت خارجیان در ایران به سفرنامه‌های دوره قاجار و اهمیت این دوره در تاریخ معاصر ایران می‌پردازیم. در بخش بعدی برخی از مهم‌ترین سفرنامه‌نویسان اروپایی، که در دوره قاجار به ایران سفر کرده‌اند، معرفی می‌شوند. گفتنی است که این افراد به دلیل سوابق علمی، شغلی و فرهنگی خویش اظهارنظرهای دقیق‌تری داشته‌اند، اگرچه در مواردی نظر سایر سفرنامه‌نویسان نیز خواهد آمد.

با توجه به اینکه بررسی فرهنگ و ارتباطات هر جامعه بدون در نظر گرفتن مقوله مهم و اساسی زبان و ادبیات ناقص خواهد بود، بخش چهارم مقاله به بررسی زبان و ادبیات فارسی از دید سفرنامه‌نویسان اروپایی می‌پردازد. در بخش پنجم، به بررسی موارد مطرح شده در حوزه‌های فرهنگی و ارتباطی ایرانیان که در سفرنامه‌های دوره قاجار منعکس شده است، پرداخته می‌شود. در بخش ششم، به بررسی اجمالی وضعیت دوره پهلوی در تاریخ معاصر ایران و نظرات سفرنامه‌نویسان اروپایی آن دوره درباره فرهنگ و ارتباطات ایرانیان می‌پردازیم. بخش پایانی مقاله نیز، به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری اختصاص خواهد داشت.

تاریخچه سیر و سیاحت در ایران

بسیاری از موارد مطرح شده درباره ایران و ایرانیان در طول تاریخ، دیدگاه سیاحان و مسافرائی است که به ایران زمین سفر کرده‌اند و دیده‌ها، شنیده‌ها و تجارب خود را درباره این کشور و مردمانش نگاشته‌اند. قدیمی‌ترین اشاره معتبر درباره پیامبر باستانی ایرانیان، «زرتشت»، در رساله «افلاطون» و «آلکسیاس» آمده است. همچنین اسکندر

۱. این مقوله در بسیاری از منابع و سایر تاریخ‌نگاری‌ها تأیید شده است. از جمله ما و مدرنیت داریوش آشوری و غریزگی جلال آل احمد.

مقدونی که در دوره‌ای بر ایرانیان حکمرانی کرد، از راه ارسطو ایران را می‌شناخت و اندرزهای آن فیلسوف فرزانه را برای حکومت بر ایرانیان به کار می‌بست. ارسطو در نامه‌ای برای اسکندر می‌نویسد: «ای اسکندر! اگر تو اندیشه کشتن مردمان ایران را داری، این کاری است که در انجام دادن آن مختاری، اما بدان که نمی‌توانی کشور ایران را که چنین مردمانی در دامان خود می‌پرورد بکشی و هرگز نمی‌توانی آب‌وهوای سرزمین ایران را که چنان مردمانی به بار می‌آورد، دگرگون سازی؛ پس چاره جز این نیست که به مهربانی و نیکوکاری بر مردم ایران فرمانروایی کنی، و اگر چنین کردی دل‌های مردم ایران را به دست آورده و آن مردمان را دوستدار خود ساخته‌ای و پادشاهی تو بر آن کشور پاینده‌تر خواهد بود» (جوانبخت، ۱۳۷۹: ۱۵).

پس از آن نیز آثار آیین و اعتقادات ایرانیان را در روم، که وارث قلمرو یونانیان است، می‌توان مشاهده کرد. هنر هخامنشی و اشکانی در آن دوران گسترش یافت، اگرچه نمی‌توان آثار هنر غربی و رومی را نیز در هنر ساسانیان، با آن همه اصالت، کتمان کرد. نه تنها هنر، بلکه فلسفه، موسیقی، ریاضیات و نجوم در عصر انوشیروان از سفر یونانیان به ایران خبر می‌دهند. ^۱ نتیجه می‌توان به صراحت و شجاعت از تأثیر سفر و مسافر در تمدن و پیشرفت سخن گفت.

از قرن هفتم م شام و پس از آن بغداد مرکز علمی و دینی جهان اسلام شد و تا چند قرن پس از آن دانشمندان مسلمان و حتی غیرمسلمان از اقصی نقاط جهان به آن دیار سفر کردند و به انتقال دانش و فرهنگ همت گماشتند. در این میان نقش ایرانیان را، که همیشه سرآمد دانش‌اندوزی در جهان اسلام بوده‌اند، نمی‌توان نادیده گرفت.

در دوران جنگ‌های صلیبی نیز حوزه آمدو شد سیاحان و دانشمندان مسلمان، شمال اروپا را فرا گرفت و تمدن مشرق زمین، در دوره‌ای که اروپای قرون وسطی اسیر جهالت و ظلمت ناشی از حکومت مطلقه کلیسا بود، به سوی غرب سفر کرد. البته اروپاییان نیز در دوره تاریک مغول‌ها و تیموریان به شرق سفر کرده‌اند و افرادی مثل

برادران پولو و مارکوپولو تا چین در رفت‌وآمد و پیام‌رسانی بوده‌اند، اما از قرن پانزدهم به بعد سفر و چنین مراوداتی برای اروپاییان اهمیتی بیش از پیش یافت و با پیشرفت‌های دریایی و صنعتی خود، برای تجارت و کشف بازارهای جدید، به دورترین نقاط عالم سفر کردند.

در قرن پنجم، جاده‌ها و بازارهای اروپا، آماده پذیرایی از سیاحان شرقی بودند و در آنجا، عرب، ایرانی، هندی و چینی فراوان دیده می‌شد (کتاب‌نامه‌های ایرانی متسکیو نیز شاهدهی بر این مدعاست)، در حالی که در مشرق زمین و ایران به ندرت جهانگرد یا تاجری از غرب حضور یافته است. اما پنج قرن بعد وضع به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد و انبوهی از سیاحان و تجار اروپا به شرق و ایران هجوم می‌آورند و دیگر سیاحان مسلمان در غرب دیده نمی‌شوند، تا جایی که سفر و سفرنامه‌نویسی کار غربی‌ها می‌شود و ظاهراً دیگر مسلمانان تمایلی به دیدن غرب و نگارش تجارب خود ندارند.

نخستین سفرنامه‌ای که یک اروپایی درباره ایران نوشته است سفرنامه بنیامین دوتودل است که در قرن دوازدهم به ایران آمده است (همان: ۲۰).

همان‌گونه که اشاره شد، بعد از تاخت‌وتاز مغولان و اثری که فتوحات آن‌ها بر ملل مشرق زمین گذاشت، مسافرت اروپایی‌ها به کشورهای مسلمان افزایش یافت. از آن پس مبلغان مسیحیت، موسوم به میسیونرها، در مسافرت خود به چین و شرق دور از ایران نیز دیدن کرده‌اند و آثاری از مشاهدات آن‌ها بر جای مانده است. از جمله این میسیونرها می‌توان «اودوریس دوپرتن» و اسقف پکن را نام برد. از میان تجاری که مال‌التجاره خود را از دریای سیاه تا خلیج فارس و دریای هند حمل می‌کردند، معروف‌تر از همه «مارکوپولو» و جهانگرد اسپانیایی تبار «ابن بطوطه» هستند (همان).

در اواسط قرن ۱۵م، سربازی از مردم باواریا (آلمان کنونی)، که در عیسویان در جنگ‌های عثمانی شرکت داشت، به ایران آمد و یادداشت‌هایی از سفر وی باقی مانده

است. در همین ایام، یک نفر روسی هم به نام «نیکتین» در راه سفر به هند از ایران گذشته است (آلگار، ۱۳۵۶: ۲۵).

پس از آن است که پرتغالی‌ها به دربار صفویه راه یافتند، برادران شرلی از انگلستان، در سمت مشاور نظامی «شاه عباس»، در جنگ با عثمانی‌ها به دربار ایران قدم گذاشتند. در همین دوره و بین سال‌های ۱۶۱۴ تا ۱۶۳۶، فردی ونیزی به نام «پیتر دولاول» به قصد سیاحت آسیا از ایران گذشت که آثار باارزشی از مشاهدات او بر جای مانده است (همان: ۳۰).

پس از توسعه تجارت ایران و اروپا، در اواسط قرن هفدهم م شاهداده آلمانی «هلستین گوتورپ» امتیاز تجارت انحصاری ابریشم ایران را به دست آورد و یکی از دستیاران او، «آدام اولیاریوس»، در ایران مطالعاتی انجام داد (همان).

تعداد سفرنامه‌نویسان خارجی که تا سال ۱۳۰۸ ق/ ۱۸۹۱ م به ایران آمده‌اند و سفرنامه آن‌ها مشهور بوده و به یکی از زبان‌های اروپایی ترجمه شده است؛ در جدول ۱ آمده است:

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

ردیف	دوره زمانی	تعداد سفرنامه‌نویسان اروپایی که به ایران آمده‌اند
۱	از ۱۳۰۰ تا ۱۵۰۰ م	۱۲ نفر
۲	از ۱۵۰۰ تا ۱۶۰۰ م	۱۵ نفر
۳	از ۱۶۰۰ تا ۱۷۰۰ م	۴۱ نفر
۴	از ۱۷۰۰ تا ۱۸۰۰ م	۳۱ نفر
۵	از ۱۸۰۰ تا ۱۸۹۱ م	۱۹۴ نفر

جدول ۱ - سفرنامه‌نویسان اروپایی (شیبانی، ۱۳۵۳)

همان‌گونه که مشخص است طی نزدیک به شش قرن، از سال ۱۳۰۰ تا ۱۸۹۱ م، ۲۹۳ سیاح به ایران سفر کردند که سفرنامه‌شان حداقل به یک زبان اروپایی ترجمه شده است و این بیانگر توجه فراوان غربیان به مشرق زمین و به‌خصوص ایران است.

سفرنامه‌های اروپاییان در دوران قاجار و اهمیت این دوره در تاریخ ایران

سفرنامه‌های واقعی و غیرتخیلی از جذاب‌ترین متون برای افراد کتابخوان و واقع‌بین است و افراد را، با هر ذوق و سلیقه، به خود جلب می‌کند، چرا که سفرنامه‌نویسان هر کدام با انگیزه و بینشی خاص، بنا بر روحیه و جنبه فرهنگی و اجتماعی خود و در حالی که فرهنگ سرزمین خود را به همراه دارند، به بررسی اوضاع طبیعی، جغرافیایی، تاریخی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی محل بازدید خود می‌پردازند و آن را به نگارش در می‌آورند. اغلب جهانگردانی که مقصدشان ایران بوده است، هدفشان از سفر بازدید از کشوری بوده که از نظر دانش و فرهنگ جایگاه درخور اعتنایی در تاریخ دارد. عده‌ای هدفشان را پژوهش در زمینه‌های گوناگون و برخی هدف خود را صرفاً سیر و سیاحت بیان کرده‌اند.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

اهداف سیاحان اروپایی را از سفر به ایران می‌توان در یکی از موارد زیر گنجانید:

۱. تبلیغات مذهبی،
 ۲. کسب منافع تجاری و امتیازات سیاسی،
 ۳. بهره‌برداری سیاسی،
 ۴. فراهم آوردن زمینه‌های مساعد برای صدور فرهنگ غربی.
- «فوریه» فرانسوی می‌نویسد: «ایران کشوری است که با وجود بروز افکار جدید، آداب و عادات مردم آنچنان ثابت و بدون تغییر مانده است، که می‌توان آن را مشابه همان عادات و آداب اجداد ایشان دانست، بلکه شاید اولاد ایشان نیز از این آداب دست برندارند» (کرزن، ۱۳۷۳: ۳۸).

آگاهان به مسائل اجتماعی و تاریخی، دوره قاجار را دوره انحطاط فرهنگی ایران می‌دانند، زیرا مصادف است با تحمیل عقاید و فرهنگ اروپاییان به کشورهای شرقی و سنت‌گرا. با این دیدگاه که فرهنگ غرب فرهنگ مسلط و منحصربه‌فرد است و نجات‌بخش انسان‌ها و جوامع. و با آنکه هجوم و سیطره فرهنگ غربی مسئله‌ای جهانی بوده است، اما متأسفانه به دلیل ضعف حکمرانان قاجار و سایر شرایط فرهنگی و زمانی، ایرانیان بیشتر به ظواهر فرهنگ غرب اکتفا کردند و نتوانستند از قانون‌گرایی، توجه به اصول و منطق علمی، جدیت، و کار و تلاش که از بنیادی‌ترین و برجسته‌ترین اصول فرهنگ غرب است، تبعیت و اقتباس کنند. ایران همیشه قلمرویی فرهنگی بوده و تمدن و زبان ایرانی، مرزهای آن را متمایز ساخته است: اما ایرانیان در دوره قاجار و پس از شکست در جنگ با روسیه و تلخ‌کامی‌های متعاقب آن، به هر قیمتی می‌خواستند از آن حالت یأس و دلزدگی‌هایی یابند؛ در حالی که قدرت‌های بزرگ آن زمان با سوءاستفاده از این موقعیت و تلاش کردند مسیر جریان فکری مردم را در جهت اهداف خود قرار دهند، تا از راه نفوذ و سیطره بر کانال‌های مهم فکری و عقیدتی، فرهنگ را در جهت خاصی به حرکت درآورند؛ آن‌ها یکی‌تاز وظایف اصلی خود را تغییر فرهنگ ایرانیان دانستند. همان‌گونه که بلوشر در سفرنامه خود وظیفه آلمان را این می‌داند که ایرانیان را برای یافتن راهی به سوی مغرب زمین یاری دهد، اما این راه از مسیر تحول و تکامل مرحله به مرحله بگذرد و سرانجام راه‌حلی پیدا شود که از میان مقولات اسلامی - ایرانی آنچه را با حکمت زندگی تطبیق دارد و جانشینی برای آن یافت نمی‌شود، همچنان نگاه داشت (شیبانی، ۱۳۵۳: ۴۵).

از این رو، گفته‌ها و نوشته‌های اروپاییان در دوره قاجار، به‌خصوص دولتمردان و سفرنامه‌نویسان آن‌ها، برای ایرانیان اهمیتی خاص دارد و بررسی مواردی که با چشمانی باز یا نیمه‌باز به ایران و فرهنگ آن نگریسته‌اند ضروری خواهد بود. امید که بتوان جنبه‌های پویا و مثبت فرهنگ ایرانی را دوباره زنده کرد و امور مبتذل و بی‌ارزش را به

فراموشی سپرد تا بار دیگر ایران نقشی به یادماندنی در تمدن و فرهنگ جهانی ایفا کند.

بااهمیت‌ترین سفرنامه‌نویسان اروپایی در عهد قاجار

بیشتر سفرنامه‌های دوران قاجار از جنبه‌های گوناگون اهمیت دارد. برخی از سفرنامه‌نویسان این دوره با توجه به مقام علمی، فرهنگی یا سیاسی خود، به مردم و فرهنگ ایران از جنبه‌های مادی و معنوی توجه بیشتری کرده‌اند، به‌ویژه افرادی که در کشور خود صاحب منصب و مقامات مهم دولتی بوده‌اند؛ حتی بعضی از آن‌ها با تخصص و سابقه پژوهش در زمینه‌ای خاص، اعتباری جهانی دارند. از جمله می‌توان به «کنت دوگوبنیو»، «جرج لرد کرزن»، «ادوارد براون»، «دکتر فوریه» و «ویلیام جکسن» اشاره کرد.

کنت دوگوبنیو: سفرنامه‌نویس دانشمند و دوستدار ایرانیان در سال ۱۸۱۶ م در «ویل داوری» فرانسه متولد شد و در لوریان، یکی از شهرهای ایالات بوتانی، تحصیل کرد. او در جوانی در سمت دیپلمات به سوئیس منتقل شد و از آنجا به فرانکفورت رفت. گوبنیو در سال ۱۸۵۵ در سفارت فرانسه در تهران مشغول به کار شد، اما در سال ۱۸۶۲ به فرانسه برگشت. وی بار دیگر در سال ۱۸۷۵ به سلامت وزیر مختار به تهران آمد. او به زبان آلمانی تسلط داشت و با آرای هگل آشنا بود. برخی فرانسوی‌ها، نازی‌های آلمان (ناسیونال سوسیالیست‌های پیرو هیتلر) را متأثر از آرای گوبنیو و تئوری نژاد پاک او می‌دانند. گوبنیو به نابرابری نژادهای انسانی اعتقاد داشت (ناطق، ۱۳۶۴: ۱۵).

جرج ن - لرد کرزن: سفرنامه‌نویس محبوب چرچیل در سال ۱۸۵۹ در انگلیس متولد و در سال ۱۸۷۸ وارد آکسفورد شد. شش سال بعد در مسابقه تاریخ‌نویسی دانشگاه جایزه گرفت، پیش از آن نیز عالی‌ترین جایزه ادبی دانشگاه را گرفته بود. او در سال ۱۸۸۶ م به عضویت مجلس عوام درآمد و پس از آن به سفر دور دنیا رفت. کتاب ایران و قضیه ایران از دستاوردهای سفر اوست که در سال ۱۸۹۲ انتشار یافت (کرزن، ۱۳۷۳: ۳).

فرهنگ عمومی و ارتباطات اجتماعی ایرانیان ... ❖ ۸۳

پروفسور ادوارد براون: مستشرق و پژوهشگر مشهور انگلیسی در سال ۱۸۶۲ م دنیا آمد. در ۱۶ سالگی پس از حمله روسیه به ترکیه از طرفداران ترکیه شد و زبان ترکی را آموخت. در ۲۱ سالگی به قسطنطنیه سفر کرد و در همان جا به ادبیات و عرفان ایران علاقه‌مند شد و در سال ۱۸۸۷ در حالی که کاملاً به زبان فارسی مسلط بود، وارد ایران شد (براون، ۱۳۵۵: ۴).

دکتر فوریه: پزشک دربار ناصرالدین شاه، پس از دکتر تولوزان از طرف وزارت خارجه فرانسه در خدمت ناصرالدین شاه درآمد و در سال ۱۳۰۶ ق / ۱۸۸۹ م هنگامی که شاه ایران به فرانسه سفر کرد، به حضور وی رسید (اویس، ۱۳۷۹: ۱۵).

دکتر ویلیام جکسن: معرف تاریخ ایران و عظمت آن، در سال ۱۸۶۲ م در یکی از خانواده‌های قدیمی شهر نیویورک به دنیا آمد و در سال ۱۸۸۷ م با دریافت درجه دکتری در رشته تاریخ از دانشگاه کلمبیا به سمت استادی آن دانشگاه انتخاب شد (جکسن ۱۳۵۷: ۸).

درباره سفرنامه‌های عصر پهلوی نیز باید گفت که افرادی چون پرونو، سکویل وست، راس، هاکس، لاکهارت، میتسو، گروسه و فوکو در این دوره به ایران آمده‌اند و مطالب خود را درباره ایران و ایرانی به طور عام نگاهشده‌اند که شاید بتوان رگه‌هایی از ادبیات و فرهنگ عمومی را در آن‌ها دید.

در اینجا به صورت مختصر به دیدگاه ایرانیان نسبت به سفرنامه‌نویسان دوره قاجار اشاره می‌شود. سفرنامه‌نویسان اروپایی که در عهد قاجار به ایران آمده‌اند، اکثراً مأموران دولتی و افرادی بانفوذ و قدرتمند بوده‌اند. مردم ایران به بعضی مثل ادوارد براون، که در سفرنامه‌اش به دفاع سرسختانه و مشکوک از بهائیت پرداخته، سوءظن داشته‌اند و با برخی هم، در عین مهمان‌نوازی، با احتیاط برخورد می‌کردند. یکی از سفرنامه‌نویسان ژاپنی به کنجکاوی ایرانیان در برخورد با خود اشاره می‌کند و می‌نویسد: «روستاییان به خارجی‌ها به چشم طیب نگریسته، از آن‌ها برای بیمارانشان دارو و درمان می‌خواستند» (جوانبخت، ۱۳۷۹: ۱۸).

زبان و ادبیات فارسی از دیدگاه سفرنامه‌نویسان اروپایی

با توجه به نقش مهم و اثرگذار زبان در مراودات فرهنگی و فرهنگ عمومی، بررسی نوشته‌های سفرنامه‌نویسان اروپایی در این باره ضروری به نظر می‌رسد. اروپاییان میان زبان فارسی و زبان‌های اروپایی، نوعی قرابت و نزدیکی احساس می‌کنند. البته از دیدگاه زبان‌شناسی همین‌طور هم هست، چرا که زبان فارسی یکی از شاخه‌های زبان هندواروپایی است.

«لیدی شیل» آموختن زبان فارسی را آسان می‌داند و مدعی است که فارسی از نظر یادگیری شبیه زبان ایتالیایی است و تلفظ آن هم زیاد دشوار نیست (شیل، ۱۳۸۶: ۸۴). ویلیام جکسن هم زبان فارسی را شیرین و جالب می‌داند. ادوارد براون با لهجه‌های ایرانی هم آشناست و شیوه تکلم ایرانیان را با هر لهجه بسیار شیرین و خوش‌آوا می‌داند، از جمله تکلم یزدی‌ها را شیرین توصیف می‌کند (براون، ۱۳۵۵: ۶۵).

گوینو اعتقاد دارد هر کس کتابی درباره ایران بنویسد و از ادبیات و شعر این کشور سخن نگوید، کتابش ناقص و بی‌مایه است. او مضامین شعر شاعران را مهم‌تر از ذکر زندگی و مرگ آن‌ها می‌داند. وی درباره شعر فارسی نظرات خاصی دارد: «شعرای اروپا عادت دارند که مشهودات و محسوسات خود را به شعر درآورند و آنچه را که دیده و شنیده‌اند در قالب شعر بیان کنند، ولی شعرای ایران در عالم خیال سیر می‌کنند؛ مثلاً معشوق آن‌ها دختری نیست که چشم و گوش و زلف داشته باشد، بلکه موجودی است خیالی که در مابعدالطبیعه زیست می‌کند. به نظر گوینو این موضوعی است که مترجمین اروپایی در ترجمه اشعار فارسی نمی‌توانند درک کنند» (گوینو).

ویلیام جکسن ادبیات فارسی را در زمره مهم‌ترین آثار ادبی جهان می‌داند و می‌گوید ما از آن جهت به ایران وابسته‌ایم که ادبیات و هنر آن را می‌پسندیم. سپس به تاریخ تألیف اوستا و تحریر سنگ‌نبشته‌های باستانی اشاره می‌کند که متعلق به شش قرن پیش از میلاد مسیح و مایه مباهات هر ایرانی است (جکسن، ۱۳۵۷: ۲۹).

فرهنگ عمومی و ارتباطات اجتماعی ایرانیان ... ❖ ۸۵

در مجموع سفرنامه‌نویسان اروپایی عهد قاجار، همگی، ستایشگر ادبیات فارسی‌اند و زبان فارسی را شیرین و دلنشین می‌دانند. سفرنامه‌نویسان اروپایی به ارزش شعرهای فارسی از نظر اخلاقی واقفند؛ تا جایی که جکسن، تهذیب واقعی را در شناخت اشعار فردوسی، حافظ و سعدی می‌داند (همان).

بررسی وضعیت فرهنگ عمومی و ارتباطات ایران در دوره قاجاریه از دید سفرنامه‌نویسان اروپایی

در این بخش به بررسی وضعیت فرهنگ عمومی و ارتباطات ایرانیان از دید سفرنامه‌نویسان پرداخته می‌شود. مواردی از نمودهای فرهنگ عمومی و ارتباطات فردی و جمعی ایرانیان از دید سفرنامه‌نویسان و سیاحان اروپایی، و ظهور و به‌کارگیری پدیده‌های ارتباطی در ایران ذکر خواهد شد.

بیشتر سفرنامه‌نویسان ریشه‌های فرهنگی، ذاتی و تاریخی ایرانیان را ستوده‌اند. ایران، سرزمینی است که سفرنامه‌نویسانی چون «شاردن»، «تاورنیه» و «پیتر دلاواله» را عاشق و پایبند کرده است و «منتسکیو»، «ولفر» و «دیگر فلاسفه بزرگ غرب صفحات بسیاری را در کتاب‌های خود به آن اختصاص داده‌اند. «کوته» عاشق حافظ، «دیدرو» شیفته سعدی، «هایدوبرون» و «نیچه» مفتون زرتشت، براون علاقه‌مند ادبیات، «پوپ» والۀ هنر و ویلیام جکسن دلباخته آثار تاریخی ایران شده‌اند.

گوبنیو ایرانیان را ملتی قدیمی می‌داند و این موضوع را از مبانی اخلاقی ایرانیان دانسته است. او به برتری نژاد ایرانی عقیده دارد و می‌گوید ایرانیان اگر با سایر نژادها نیز مخلوط شوند برتری خود را حفظ خواهند کرد (گوبنیو، ۱۳۷۸: ۷۷).

سفرنامه‌نویسان سرشت ذاتی ایرانیان را به‌گونه‌ای می‌دانند که سجایای نیک و سرشت پاکشان بر بدی‌های آنان رجحان دارد (جالب است که این سخنان در زمانی گفته می‌شود که حکمرانانی فاسد و مستبد چون شاهان قاجار و پس از آن پهلوی در صدر کار بوده‌اند).

«هانری رنه» می‌گوید: «اگر ایرانی در اثر کشیدن تریاک فاسد نشود، بسیار باهوش است و پرتوان دارد. ایرانی به آسانی با هر کسی جور می‌شود. عموم ایرانیان متجسس و دارای افکار معنوی و فلسفی‌اند، اما اغلب رویایی و خیالباف هستند و کمتر به کارهای سودمند می‌پردازند» (جوانبخت، ۱۳۷۹: ۴۸).

جرج کرزن در کتاب *ایران و قضیه ایران*، ایرانیان را با ذکاوت و دارای نژادی خوشایند خوانده و آن‌ها را از دیگر ملل آسیا و هندی‌ها برتر می‌داند. «فلاندن» هم مثل بسیاری دیگر بر تیزهوشی ایرانیان تأکید دارد (همان).

اذعان سفرنامه‌نویسان بر آن است که ایرانیان مردمانی عجیب با روحیه‌ای متضادند. ادوارد براون هم که در میان سفرنامه‌نویسان، در هر حالی به ایران و ایرانی به چشم تحسین می‌نگرد و در مواردی عیوب آن‌ها را نادیده می‌گیرد، با تعجب در جایی از سفرنامه‌اش با نام یکسال در میان ایرانیان می‌گوید: «به راستی خود را در دنیایی دیدم که حتی تصور آن را هم نداشتم. چنان روح و فکر من قرین تعجب، تحسین و تقدیر و گاه نفرت می‌شد که در تمام عمر نظیرش را ندیده‌ام» (براون، ۱۳۵۵: ۶۸).

از جمله خصایص مثبتی که سفرنامه‌نویسان در فرهنگ عمومی و ارتباطات اجتماعی ایرانیان دیده‌اند و به آن اشاره کرده‌اند، زیرکی و شجاعت، پایبندی به آداب معاشرت، مراسم دیدوبازدید و پذیرایی جذاب، مراسم استقبال و بدرقه، مهمان‌نوازی، سیروسفر و خوشگذرانی، شوخ‌طبعی، و بذله‌گویی است.

اما درباره صفات ناپسند در ارتباطات اجتماعی و میان‌فردی هم به مواردی اشاره شده است. گوبینو از اینکه مردم ایران به راحتی در کشوری زندگی می‌کنند که سازمان دولتی به معنای واقعی در آن وجود ندارد، و برخلاف ملل دیگر شورش و بلوا نمی‌کنند، متعجب می‌شود. وی علت احتمالی این موضوع را در برخورد نداشتن منافع طبقات گوناگون می‌داند و ادامه می‌دهد که ایرانی طبیعتش به نحوی است که هرگز نمی‌خواهد کاری را به منتهای درجه خود برساند (ناطق، ۱۳۶۴: ۴۸). از دیگر

صفات ناپسند مردم ایران از دیدگاه سفرنامه‌نویسان می‌توان به روحیه غیرعلمی و عدم تعمق در مسائل و امعان نظر در کار جهان اشاره کرد.

صفت دیگری که می‌تواند دیگر از نمودهای فرهنگ عمومی باشد، یکنواختی زندگی و عدم برنامه‌ریزی برای توسعه است. گوینیو در این باره می‌گوید: «اگر شما در ایران با برجسته‌ترین افراد هم صحبت کنید می‌بینید که هیچ‌کس در فکر اصلاح نیست و به ذهن کسی هم خطور نمی‌کند که در آینده می‌توان چیزی را تغییر داد، در عوض تمام صحبت‌ها و افکار معطوف به گذشته است و پیوسته دم از بزرگان و پهلوانان می‌زنند که در دوران‌های دور و باستانی می‌زیستند. این یکی از مواردی است که به ارزیابی وضعیت توسعه ایران از نگاه سیاحان کمک می‌کند» (ناطق، ۱۳۶۴: ۴۹).

از جمله صفات دیگر دروغ‌گویی، غارت‌گری و طمع‌ورزی است. اگرچه در سفرنامه باستانی «گرنفون» دربارهٔ تعلیم و تربیت ایرانیان آمده است که همراه با تعلیم خواندن و نوشتن به کودکان ایرانی درس راست‌گویی، درست‌کرداری و وظیفه‌شناسی داده می‌شود. هرودوت، مورخ یونانی که با پنج تن از پادشاهان هخامنشی معاصر بوده است، دربارهٔ تربیت فرزندان در ایران می‌گوید: «ایرانیان به فرزندان خود از پنج تا بیست سالگی سه چیز می‌آموزند: سواری، تیراندازی و راست‌گویی». همین مورخ دروغ‌گویی را ننگین‌ترین عیب برای یک پارسی می‌داند، اگرچه در طول تاریخ این موضوع رنگ باخته و به دروغ‌گویی در فرهنگ پارسی منجر شده است، که از مهم‌ترین اختلالات در ارتباطات میان‌فردی ایرانیان است و ممکن است از رده‌های پایین اجتماع تا لایه‌های بالای حکومتی رسوخ کند (جوانبخت، ۱۳۷۹: ۵۴).

«جیمز بیلی فریزر» هم که یکی از افراد تقریباً بی‌غرضی است که دروغ‌گویی و تقلب را امری شایع در ایران می‌داند، اما از راست‌گویی برخی هم تعجب می‌کند (همان). از دیگر صفات ناپسند در فرهنگ عمومی و ارتباطات اجتماعی ایرانیان، از دید سیاحان خارجی، بی‌ارزش بودن وقت است. گوینیو، وقت‌ناشناسی را از خصوصیات

ملل شرقی، به خصوص هندیان و ایرانی‌ها می‌داند و اضافه می‌کند در ایران معامله‌ای جزئی یا خرید چند ذرع پارچه از صبح تا ظهر ادامه دارد که این طرز تلقی با منطق اروپایی تطبیق ندارد، اما با روحیه ایرانی موافق است. چرا که به نظر گوینو ایرانیان برای زندگی این دنیا اهمیتی قائل نیستند و فقط دنیای دیگر را باارزش می‌دانند. او برای اثبات مدعایش وعده ملاقات ایرانی‌ها را مثال می‌آورد (گوینو، ۱۳۷۸: ۵۳). لیدی شیل انگلیسی هم بی‌توجهی به وقت را شامل حال همه ایرانیان حتی شاه می‌داند. بیلی فریزر نیز، ایران را سرزمین تأخیر دانسته است، موضوعی که حتی در زندگی امروزی ما نیز نمودی عینی دارد (شیل، ۱۳۸۶: ۸۳).


اما در ادامه این مبحث به برخی از موارد ارتباطی، که به نحوی با فرهنگ عمومی مرتبط است، اشاره می‌شود. یکی از نخستین موارد مطرح شده درباره رسوم ارتباطی دوره فتحعلی شاه قاجار است که در کتاب حاجی بابا اصفهانی نوشته «جیمز موریه» و همچنین سفرنامه «ژوبر» آمده است. موریه درباره صداهایی که از غروب آفتاب به بعد در تهران به گوش می‌رسید مطالبی نوشته است و آن صداها را که از تقاره خانه بلند می‌شده است چنین توصیف می‌کند: «اولی صدای تقاره خانه، بعد صدای طبل اذان شام؛ سپس صدای طبل اول و طبل برچین؛ پس از آن صدای طبل بگیروبیند و در انتها آوای «حاذق و بیدارباش» پاسبانان به گوش رسید» (موریه، ۱۳۵۴: ۱۲۴).

درباره روزنامه در ایران نیز «کارلا سرنا» که سفرنامه‌اش در سال ۱۸۸۳ در پاریس منتشر شد چنین آورده که برخلاف تمام دنیا که روزنامه صدایی است برای انعکاس افکار و عقاید عمومی، اما روزنامه در ایران مقامش پایین‌تر از پایین است و نقش آن هیچ (محسینان‌راد، ۱۳۸۴: ۵۵۴).

او درباره بایدها و نبایدهای روزنامه در ایران عهد ناصری می‌نویسد که روزنامه درباره مسائل سیاست خارجی نباید صحبت کند، چون ممکن است باعث رنجش سفرای خارجی شود. درباره مسائل داخلی هم حق صحبت ندارد، چرا که موجب

رنجش حاکمان ایران می‌شود. روزنامه نمی‌تواند اخبار تلگرافی منعکس کند، چون آگاهی از آن‌ها برای مردم مضر است. روزنامه فقط می‌تواند از سفرهای شاه در اطراف پایتخت، داستان‌های شکار وی، حیوانات دست‌آموز شاه و به‌ویژه درباره زاییدن شیر شاه خبر چاپ کند. نیکتین که بین سال‌های ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۹ م در ایران بوده به وجود شبنامه‌ها در ایران اشاره می‌کند که مطالب بیدارکننده عوام در آن‌ها منتشر می‌شد (همان).

درباره تعزیه در ایران نیز که رسانه‌ای مذهبی تلقی می‌شود، برخی سفرنامه‌نویسان مطالبی نگاشته‌اند؛ از جمله «کوروف» که در زمان محمدشاه در ایران اقامت داشت. او درباره نحوه عزاداری محرم که در تهران دیده مطالبی را آورده است.

«هولستر» هم که در اصفهان اقامت داشته است، به تعزیه‌هایی که در زیر چادرهای بزرگ برگزار می‌شد اشاره می‌کند. «مادام دیولافوا» نیز مراسم تعزیه‌خوانی در قزوین را که در میدانی وسیع برگزار می‌شد و رویدادهای عاشورا را نمایش می‌داد توصیف می‌کند. گوبنیو به عزاداری محرم پرداخته و خیابان‌ها را در ایام محرم، شلوغ‌تر از ماه رمضان می‌داند (همان: ۶۱۰).


درباره نقالی در قهوه‌خانه‌ها هم خانم دیولافوا که در سال ۱۸۸۴ م همراه با همسر باستان‌شناس خود به ایران آمد، داستان‌هایی نقل کرده است. او مجلس نقالی را در مسیر شیراز به بوشهر روایت می‌کند. و در این موضوع، روزگار نقالان و توجه آن‌ها به بازخورد مستمعان را در فرایند ارتباط منعکس کرده است (دیولافوا، ۱۳۵۵: ۸۴).

اوژن لوبن هم، پیش از آن در دوره مشروطه و مرگ مظفرالدین‌شاه، به خیمه‌شب‌بازی در ایران اشاره می‌کند و آن را از واردات هنر ترکستان می‌داند که به دست لوطی‌ها افتاده است. برخی جهانگردان، از جمله مادام دیولافوا و ادوارد براون که در دوره ناصرالدین شاه به ایران سفر کرده‌اند، از وجود تلگراف‌خانه در شهرهایی مثل جلفا و کرمان و حتی در دهکده‌های کوچک هم خبر داده‌اند، البته به استفاده اروپاییان

از مسیر تلگراف ایران برای مقاصد خاص خود نیز اشاره کرده‌اند. همچنین براون به وجود پستخانه در شهر کرمان اشاره دارد که حاکی از عمومیت این پدیده در آن زمان بوده است. اوین هم، در دوره مظفرالدین‌شاه، به وجود تلگرافخانه در شهر کرمانشاه اشاره کرده است، طرفه آنکه جملگی آن‌ها ریاست تلگرافخانه را یکی از مناصب مهم در هر شهر دانسته‌اند (محسینیان‌راد، ۱۳۸۴: ۸۱۵).

بررسی وضعیت فرهنگ عمومی و ارتباطات ایران در دوره پهلوی از دید سفرنامه‌نویسان اروپایی

پس از خلع سلسله قاجاریه و تشکیل حکومت موقت در سال ۱۳۰۴ ش/ ۱۹۲۵ م که ماه پس از آن سلطنت رضاشاه و دوره حکومت پهلوی آغاز شد، در ایران تغییرات وسیع و روبه‌پیشرفتی نسبت به دوره ایللی قاجار شکل گرفت. ایران که در ابتدای قرن بیستم (اواخر قاجاریه) حدود ۱۵ میلیون نفر جمعیت داشت و قریب به اتفاق آن‌ها تهیدست و گرسنه بودند، ناگهان از موهبت پول نفت از نظر آموزش، پوشاک، مسکن و بسیاری از زمینه‌ها از بسیاری کشورها پیش‌تر افتاد؛ در حالی که این موارد تنها جنبه‌هایی از «رشد» بود و زیرساخت‌های توسعه‌ای در این سرزمین نضج نگرفت، به نحوی که جامعه ایرانی از نظر جنبه‌های فرهنگی، تولیدی، رفتاری و توسعه‌ای همچنان در معیارهای ایللی و کشاورزی باقی ماند. انعکاس این موارد در زندگی ایرانیان، در سفرنامه‌های بیگانگان نمود چشمگیری دارد.

از دوره پس از جنگ جهانی دوم که بحث‌های مربوط به توسعه در دنیا رواج یافت، حوزه‌های شرق‌شناسی و سفرنامه‌نویسی نیز با تحولاتی جدی روبه‌رو شد و به این ترتیب در دوره پس از جنگ به جای شرق‌شناسی^۱، از واژه‌های مطالعات شرقی^۲ یا

1. Orientalism
2. Oriental studies

مطالعات منطقه‌ای^۱ استفاده شد.

یکی از موثکافانه‌ترین کارها در این حوزه را می‌توان به سفرنامه میشل فوکو نسبت داد که اگرچه سفرش به ایران در سال ۱۹۷۹م/۱۳۵۷ ش تنها پانزده روز به طول انجامید، اما بررسی دقیق و تخصصی او از ایران و ایرانیان مبتنی بر اصول آکادمیک است (فوکو، ۱۳۷۷، ۵).

در این دوره گرایش روزافزونی نسبت به مطالعه موضوعات جدید در سفرنامه‌ها به چشم می‌خورد، از جمله پدیده‌های ارتباطی و نشریات شامل: روزنامه‌ها، مقالات، تصاویر و عکس‌ها، کاریکاتورها و...؛ پدیده‌های نوشتاری شامل: متون تاریخی، نوشته‌های ادبی و اجتماعی، پدیده‌های آرشیوی، اسناد و مدارک تاریخی؛ پدیده‌های رفتاری، میراث هنری ایرانیان و...

در این باره، به برخی از موارد در حوزه‌های ارتباطی، فرهنگی و توسعه‌ای که در گزارش‌ها و سفرنامه‌های دوران پهلوی که به وسیله اروپاییان نگاشته شده است، اشاره می‌شود.

خانم «ویتا سکویل وست»، که شاعر و ژرمان‌نویس انگلیسی است، درباره فرایند توسعه در ایران دیدگاه جالبی دارد. وی ایران را کشوری آکنده از ناسازگاری‌ها می‌داند. او که در ۱۹۲۶ م به ایران آمد، عقیده دارد این سرزمین از جمله کشورهای نادری است که در آن بی‌شک هرگز مرحله بینابین ترقی (بین سنت‌گرایی و مدرنیته)، یعنی منزلگاه قرن نوزدهم، شناخته نخواهد شد» (آشوری، ۱۳۷۶: ۴۳).

خانم مریت هاوکس انگلیسی هم می‌گوید: «ایرانی‌ها نمی‌دانند که در زندگی چه چیزهایی از آن‌ها دریغ می‌شود.» او از فرسودگی و پیری زودرس زنان و مردان ایرانی که ناشی از عقب‌ماندگی و توسعه نیافتگی است، تأسف می‌خورد. وی در نتیجه مشاهداتش دریافته است که جریان پیشرفت در ایران باید از بالا آغاز شود. هاوکس که

در سال ۱۹۳۳ به ایران آمده است، اضافه می‌کند در هیچ نقطه‌ای از ایران مطبوعات آزاد دیده نمی‌شود، آزادی سیاسی وجود ندارد و مردم نمی‌توانند در هیچ یک از انجمن‌هایی که کمترین رنگ سیاسی دارد همدیگر را ملاقات کنند. استنباط همیشگی روزنامه‌نگاران ایرانی چنین است که گویی در ایران هیچ عیب و نقصی وجود ندارد، او اصرار روزنامه‌نگاران را به دگرگون جلوه دادن حقایق عجیب می‌داند (همان).

«لارنس لاکهارت» انگلیسی هم با توجه به عدم پیشرفت فکری و منطقی ایرانیان و به کار نیفتادن استعدادهاى ذاتی آنان، سن فکری و احساساتی ایرانیان را حدود یازده سال ارزیابی می‌کند. ضمن آنکه با توجه به مظاهر زندگی ایرانی و ارتباطات اجتماعی در ایران، مردم این سرزمین را فردگرا و بی‌تمایل به مشارکت و همکاری می‌داند. او اقتصاد ایرانی را اقتصادی مبتنی بر کشاورزی با شیوه‌های ابتدایی و با تشکیلات قرون وسطایی و فئودالی می‌داند (آلگار، ۱۳۵۶: ۱۰۳).

لاکهارت که دو بار در سال‌های ۱۹۲۲ و ۱۹۴۳م به ایران سفر کرده است، حکومت وقت ایران را از فاسدترین حکومت‌های جهان دانسته و وضع حکومت را نسبت به سفر قبلی بدتر ارزیابی می‌کند. او حکومت ایران را حکومتی فاسد می‌خواند که به وسیله افراد فاسد و برای افراد فاسد به وجود آمده است و در این سرزمین افراد درستکار پدیده‌هایی شگرف و استثنایی هستند (جوانبخت ۱۳۷۹: ۹۳).

وی وزرای ایران را ناآشنا با فن مدیریت می‌داند و بی‌ثباتی در دولت، مجلس و ضعف کابینه‌ها را باعث ناکارآمدی وزارتخانه‌ها و سازمان‌ها بیان می‌کند. لاکهارت دولت را در ایران همه‌کاره می‌داند که با تکیه بر تمرکز سازمانی، چنان مسئولیت‌های پیچیده صنعتی و بازرگانی را برعهده گرفته که هر دولت بالغ و نیرومندی را فلج می‌کند. او در ادامه نظراتش می‌گوید که در ایران کارمندان درستکار اخراج می‌شوند، تا فضا برای منصوب‌شدگان سیاسی باز شود. کارمندان ایرانی در شرایط تورم چاره‌ای جز دزدی یا مردن از گرسنگی ندارند (همان).

لاکهارت که خاورشناسی برجسته و دقیق به نظر می‌رسد نشای از تحول ساختاری در ایران نمی‌بیند و شاه ایران را در رأس دولت و نظامیانی دانسته که فاسد هستند و آمادگی کامل برای استقرار دیکتاتوری دارند. او در انتها، ایران را از بسیاری جهات مثل انگلستان در سده‌های یازده و دوازده م می‌داند و می‌افزاید: «ایران در حالی دوران کودکی سیاسی خود را در حضور قرن بیستم و بحبوحه نوگرایی می‌گذراند که از نظر روانی، سیاسی و اقتصادی آمادگی آن را ندارد، مثل کودکی که ناچار شده مثل انسانی بالغ زندگی کند» (همان).

در این بین برخی اظهارنظرهای مثبت هم از جانب سفرنامه‌نویسان وجود دارد؛ از جمله «رنه گروسه» فرانسوی، مورخ و خاورشناس، ایرانیان را بنیانگذار دولت به معنای کنونی آن می‌داند و اضافه می‌کند علم شوردهائی از ایران باستان به عصر حاضر منتقل شده است. وی مفاهیم «مدینه» و «ایالت» را، که در دوره هخامنشی ابداع شده‌اند، زیربنای ساخت دولت‌ها و کشورهای کنونی دانسته است. او نژاد ایرانی را نژاد نخبه آسیا برشمرده و داریوش اول را مقتدرترین و خردمندترین شهرياران جهان می‌داند (آشوری، ۱۳۷۶: ۷۵).

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

میشل فوکو، آخرین گزارشگر و سفرنامه‌نویس دوره پهلوی، دوبار در شهریور و آبان ۱۳۵۷، جمعاً به مدت ۱۵ روز، به تهران، قم و آبادان سفر کرده است و طی این سفرها با رهبران ملی و مذهبی و گروه‌های مؤثر در انقلاب اسلامی ایران گفت‌وگو کرده است (فوکو، ۱۳۷۷: ۱۸).

فوکو که در دوره پرنجب‌وجوش انقلاب و سقوط پهلوی به ایران آمده است، اسلام ایرانی را نیرویی مقاومت‌ناپذیر در برابر دولت پهلوی ارزیابی می‌کند و انقلاب ایران را حاصل موج عظیمی می‌داند که بدون ساختارهای مدرن سیاسی جهان، بدون ابزار نظامی، بدون پیشگام و بدون حزب به پیروزی می‌رسد. البته دیدگاه فوکو در سال‌های بعد تغییر کرده است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

بیشتر سفرنامه‌نویسانی که درباره ایران و ایرانی قلمفرسایی کرده‌اند، افرادی باسواد و اهل سیاست و علم، یا مشاوران نظامی بوده‌اند؛ اگرچه شاعر، نقاش و عکاس هم در این بین دیده می‌شوند. برخی مثل ادوارد براون، گوینیو، جکسن، راولسون و فوکو شخصیت‌هایی جهانی‌اند و همه آن‌ها مسلماً به اوضاع اجتماعی، سیاسی و فرهنگی اروپای معاصر آگاهی دارند.

آن‌ها به نقش تمدن و فرهنگ در تاریخ کشور اعتقاد دارند و به عظمت دیرینه تاریخ و فرهنگ ایران واقفند. آن‌ها متفق‌القول‌اند که ایرانیان مردمی خوش‌سیما با خطوط چهره منظم، دارای منشی نجیبانه، طبع لطیف، فیلسوف‌منش و هوش و ذکاوتی بی‌نظیرند و چنان وابسته به تاریخ گذشته خود هستند که به آن آثار، جنبه مذهبی و مقدس بخشیده‌اند (میلسو، ۱۳۷۷: ۱۵).

تعدادی از سفرنامه‌نویسان نیز به دین اسلام، که یکی از ارکان مهم فرهنگ ایرانی است، کمتر توجه نشان می‌دهند و بیشتر مجذوب دین و آیین کهن ایرانیان هستند. به نظر آن‌ها ایرانیان مذهب شیعه را از آن‌ها پذیرفته‌اند که با فرهنگ و اعتقادات قدیم آن‌ها نزدیک بوده است، چرا که اسلام اهل سنت مخصوص اقوام عرب است و مسئله «ولایت» برای ایرانی معتقد به «سوشیانس» (فره ایزدی) در دین کهن خود، امری بسیار آشناست. آن‌ها به تفاوت اسلام ایرانی با اسلام سایر ملت‌ها وقوف دارند، و معتقدند ایرانی‌ها تعصبی در دین خود ندارند و بیشتر با تظاهر ادای مسلمانی در می‌آورند (موریه، ۱۳۵۴؛ براون، ۱۳۵۵ و گوینیو، ۱۳۷۷).

در میان سفرنامه‌نویسان، انگلیسی‌ها مدافعان سرسخت فرقه بابی و بهائیت هستند و ادوارد براون، بهترین مبلغ آن‌ها، اعتقاد دارد محمدشاه برای اینکه بتواند نفوذ روحانیون را محدود کند، عمداً جلوی گسترش چنین فرقه‌هایی را نگرفته است و دقیقاً اندکی پس از گسترش موفق فرقه وهابیت در عربستان چنین اتفاقی در ایران رخ می‌دهد، جالب

آنکه حمایت انگلیسی‌ها در هر دو کشور وجود دارد (اویس، ۱۳۷۹: ۷۳).

علاوه بر توجه به جنبه‌های فکری ایرانیان، سفرنامه‌نویسان رفتارهای فردی و جمعی و ارتباطات اجتماعی را نیز مدنظر دارند.

آن‌ها ایرانیان را ملتی عجیب می‌دانند که گاهی چنان مغرورند که خدا را بنده نیستند و گاهی عاجز، متواضع و زیرک هستند اما زود باور. شجاعند، ولی مهربان. «پولاک»، پزشک مخصوص ناصرالدین شاه و مدرس دارالفنون، می‌گوید: «هر چه کوشیدم، نتوانستم ایرانیان را بشناسم» (همان: ۸۹).

دلیل باهوشی و زیرکی ایرانیان را درگیری با حوادث بزرگ تاریخی، نژاد آریایی و حتی آب‌وهوا دانسته‌اند و معتقدند حیات ایرانیان مرهون هوش آن‌هاست. سیاحان ادب ایرانیان را می‌ستایند و دلیل آن را ادبیات غنی این مردم می‌دانند. بیشترین صفتی که برای ایرانیان به کار برده‌اند، خوشگذرانی است؛ شادی و شاد زیستن در ایران ریشه‌ای کهن دارد، زیرا نخستین آفریدهٔ اهورامزدا «شادی» بود که آن را زینت آسمان‌ها کرد. آن‌ها ایرانی را مانند فتر دانسته‌اند که اگر مدتی در فشار باشد، با برداشتن فشار، به حال اول خود باز می‌گردد.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

گفتنی است که در دورهٔ پهلوی و پس از جنگ دوم جهانی، مطالعات شرق‌شناسی گسترده‌تر و با اصول علمی دنبال شد و اطلاعات بسیار دقیقی از ایران و جامعهٔ ایران در این گزارش‌ها و سفرنامه‌ها جمع‌آوری و تدوین شد.

در پایان باید گفت که سفرنامه‌نویسان با ذوق و علاقه‌مند به ادبیات فارسی به این نکته اذعان دارند که ایرانیان نشانه‌هایی را از قهرمانان گذشتهٔ خود و چهار نابغهٔ بزرگ ادب فارسی (فردوسی، مولوی، سعدی و حافظ) در رفتار و کردار و اندیشهٔ خود دارند. آن‌ها انسان شاهنامه را انسان سعادت‌مندی می‌دانند که هدفش دفاع از نیکی‌هاست، و پایبند به اصول و ارزش‌های پهلوانی و در نهایت پرورش‌دهندهٔ انسان شهید یعنی سیاوش است. انسان سعدی انسان همه‌فن‌حریفی است که هم مسلمان و عارف است،

هم رند و صوفی؛ این انسان همه‌جانبه آرمان بلندپروازانه ندارد. انسان مولوی انسانی والاست که بار زندگی بر دوشش سبک است، در حالی که انسان فردوسی و سعدی خاکی‌تر است.

اما انسان حافظ نه به روحانیت انسان مولوی است نه به سبک‌رویی و آسودگی انسان سعدی. خوشگذران است، اما دنیایی که در آن زندگی می‌کند مطلوب او نیست. ایرانی دوره قاجار بیشتر به انسان سعدی گرایش دارد و راضی به قضا و قدر است، در حالی که ایرانی در دوره‌های نزدیک به عصر حاضر (عصر پهلوی و پس از آن) به حافظ گرایش بیشتری دارد؛ مشککش آن است که روشن‌بین است و از خراب‌آباد یاد می‌کند که اسم آن با خودش است؛ کسی را گول نمی‌زند و حکایت خود را می‌داند:

«تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بی»



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

منابع و مأخذ

- آشوری، داریوش، ۱۳۷۶. ما و مدرنیته، مؤسسه فرهنگی صراط.
- آلگار، حامد، ۱۳۵۶. دین و دولت در ایران قاجاریه، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس.
- اویس، مهین، ۱۳۷۹. فرهنگ ایران در سفرنامه‌های اروپایی دوره قاجار، شیراز: نوید.
- براون، ادوارد، ۱۳۵۵. یک سال در میان ایرانیان، ترجمه ذبیح... منصوری، تهران.
- جکسن، آبراهام ویلیامز، ۱۳۵۷. سفرنامه جکسن، ترجمه امیر منوچهری و فریدون بدره‌ای، تهران: خوارزمی.
- جوانبخت، مهرداد، ۱۳۷۹. ایرانی از نگاه ایرانی، اصفهان: آموزه.
- دیولافوا، ژان، ۱۳۵۵. سفرنامه مادام دیولافوا، ایران و کلدیه - ترجمه ایرج فرهوشی، تهران: دانشگاه تهران مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی
- شیبانی، دکتر ژان، ۱۳۵۳. سفر اروپا به ایران، ترجمه ضیاءالدین دهشیری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- شیل، ماری، ۱۳۸۶. خاطرات لیدی شیل، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: نو.
- فوکو، میشل، ۱۳۷۷. ایرانی‌ها چه رویایی در سر دارند؟، ترجمه حسین معصومی همدانی، تهران: هرمس.
- کرزن، جرج، ۱۳۷۳. ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- گوینو، ۳۷۷. سه سال در ایران، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: کتابسرا.

۹۸ * نامه پژوهش فرهنگی، سال دهم، دوره سوم، شماره هفتم

-محسنیان‌راد، مهدی، ۱۳۸۴. ایران در چهار کهکشان ارتباطی (۳ جلد)، تهران: سروش.

-میلسپو، آرتور چستر، ۱۳۷۰. آمریکایی‌ها در ایران، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: البرز.

-موریه، جیمز، ۱۳۵۴. سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، ترجمه میرزا حبیب اصفهانی. تبریز: حقیقت.

-ناطق، ناصح، ۱۳۶۴. ایران از نگاه گوینو، تهران: مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی (دکتر محمود افشار).



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی